

تازه‌ترین سروده علی محمد مودب

۳ اردیبهشت ۱۳۹۴ ساعت ۲۲:۲۴

تازه‌ترین سروده علی محمد مودب با عنوان «به غیر سجده، نصیبم ز خاک چیزی نیست» منتشر شد.

نحوه حرکت هر یک از گروهان‌های غواصی در اروندرود در والفجر هشت به صورت سه ستون با فاصله‌های ده متری از یکدیگر بود که برای جلوگیری از پراکندگی با رشته طنابی به هم متصل بودند. و این طناب حکایت‌ها دارد، زخمی‌ها که می‌دیدند قادر به ادامه راه نیستند و وجودشان باعث توقف حرکت است، صحنه‌ای عجیب را به نمایش می‌گذارند! آرام طناب را رها می‌کردند و خودشان را به امواج ارونند می‌سپردند و می‌رفتند...

با این مقدمه تازه‌ترین مثنوی علی محمد مودب با عنوان «به غیر سجده، نصیبم ز خاک چیزی نیست» منتشر می‌شود.

سکوت وارم و دانی که حرف‌ها دارم

بسا حکایت ناگفته با شما دارم

پر از شکایتم از کربلای چار به بعد

و از شکفتن گل‌های بی قرار به بعد

مرا مبین که چنین آب رفته لبخندم

هنوز غرقه امواج سرد اروندم

هنوز در شب والفجر هشت مانده دلم

که از رها شدن دست همهران خجلم

در این شبانه که غواص درد مواجم

به دستگیری یاران رفته محتاجم

اگرچه دور گمانم نبود دیر شوید

قرار بود شهیدانه دستگیر شوید

جهان همیشه همین است موج از پی موج

گذشتنی است شهیدانه فوج از پی فوج

اگر چه حلقه آن دستهای خسته گسست

گذشته‌اند ز دنیا به رقص، دست به دست

زمانه چیست؟ همین هیچ، ازدحام بلاست

زمینه آتن جامیان جام بلاست

زمین زمینه رقصی است مست و دست به دست

همین میانه میدان، در این مجال که هست

در این جهان که به جز های و هو صدایی نیست

به جز میانه میدان جنگ، جایی نیست

به جز دو راهی تسلیم و جنگ راهی نه

به جز نگاه خدا، هیچ سو نگاهی نه

تویی و قبضه شمشیرت و رهایی‌ها

و گرنه کاسه چشمی پر از گدایی‌ها

نه مهربانتری از نطق ذوالفقار علی

بمان چو مالک و عمار او کنار علی

نه رحم می کند آن را که بهرهای زخم است

نه زخم میزند آن را که چاره اش احم است

ولی ولی ست ولی تو اسیر دلدله ای

اسیر خشم و خشوعی، شکایت و گل های

ولی ولی ست ولی تو تو تنگ حوصله ای

قسم به حرمت عمری که عهد نشکستم

که در شنای جهان با شهید همدستم

به ورطه ای که سکون جز هلاک چیزی نیست

به غیر سجده، نصیبم ز خاک چیزی نیست

من از مذاکره با نفس خویش می‌ترسم

زهول روز جزا پیش پیش می‌ترسم

نه غیر نفس تو در هستی ازدهایی هست

نه غیر عربدهات در جهان صدایی هست

خروش دیو به جز وهم و خوف و خاطره نیست

دلت سکوت کند حاجت مذاکره نیست

من از بهشتم و شیطان نصیحتی است به من

و هر مواجهه تقدیم فرصتی است به من

مباد این بگذارم به مکر و آن بشوم

در این معامله‌ها مفت و رایگان بشوم

اگرچه بزم‌نشینم به رزم شهره‌ترم

سکوت کرده‌ام اما به عزم شهره‌ترم

به شام بزم ظریفم، به روز رزم حریف

به روز رزم حریفم، به شام بزم ظریف

به خاکریز ظفر قاسم سلیمانی

شکوه پنجه رزم حریف ایمانی

دلی مقدس چون تیغ خونچکان علی

و یا نه تیغ بلیغی است چون زبان علی

ز شور زندگی است این که مرگ می جوید

مگر به اذن ولی جمله‌ای نمی گوید

علی به معرکه هم تیغ در هوا نزده است

به یک فراری هم زخم نابجا نزده است

نه کشته است کسی را که زخم، کافی اوست

نه زخم کرده تنی را که اخم، نافی اوست

چنین حریفِ ظریفی خدا نصیب کند!

چنین ظریفِ حریفی خدا نصیب کند!

ز خیمه دل به یکی لانه کبوتر کند

علی که خیمه ابلیس را ز بُن برکند

گذشت و خیمه و خرگاه را به صحرا ماند

پرید و خیمه دنیا ز بال او جا ماند

دل علی ست، علی ذکر لحظه‌های من است

چه باک هر چه؟ خدای علی خدای من است

ز بندگان علی پیر ما یکی علی است

به بندگان علی، بنده علی ولی است

منم که بیرق ایثار روی دوش من است

جهان پر از خبر غیرت و خروش من است

به خوان نشسته‌ام اما ز هفت خوان رسته

فریب نان نخورد کاو ز بند جان رسته

به خوان نشسته‌ام اما به چشم و دل سیرم

نه قورباغه‌ام از هر چه آب و گل سیرم

به غیر لقمه عزت، مرا صلا مزیند

تعارفم به مگر خاک کربلا مزیند

که کربلایی‌ام و از بلا نپرهیزم

اگرچه راه ببندد یزید و چنگیزم

هلا جماعت احزاب، نسل سلمانم

همین بس است مرا خندقی، مسلمانم

به جنگ و حيله و تحریم، من نمی‌شکنم

به هیچ قیمت، قدر وطن نمی شکنم

زبان تیغ مرا گوشتان شنیده بسی

ز دست غیرت من خورده هم کشیده بسی

شما کرید و سخن با شما اشاره بس است

برای کور همین سوسوی ستاره بس است

وگر نه سینه من شعله شعله خورشید است

تمام عمر بهارم، که هر دم عید است

به شوق جلوه آن صبح لایزال خوشم

به بوی آمدنش با همین خیال خوشم

چه بیم تیغ شما، آن سوار آمدنی است

سوار آمدنی، غمگسار آمدنی است

مگر نه دست تهی، خیمه های کی کندم؟

مگر نهتان چو مگس از وطن پراکندم

به بانگ وزوزتان باز دل نخواهم باخت

گلی که یافته ام را به گل نخواهم باخت

بهشت مردم شرقم، به غرب کی نگرم؟

دخیل کربلایم، کجا به ری نگرم؟

چرا که مشق کنم، خط تیغ حرمله را؟

چرا به گندم ری بازم این معامله را؟

هزار بار اویسم، یمن یمن عشقم

خیانت و من؟ آخر چگونه؟ من عشقم!

منم که بیرق این مردمان شیفته‌ام

مباد اینکه ببیند کسی فریفته‌ام

منم که بیرق این خیل منتظر شده‌ام

کجا به بند شوم؟ عطر منتشر شده‌ام!

مرا که شیشه عطر ز سنگ باکم نیست

هزار نام خدایم ز ننگ باکم نیست

طنین نام خدایم، اذان بندگی‌ام

به هر کجا که دلی هست شور زندگی‌ام

من آن نیم که از این عشقبازی آیم باز

چه شکر گویمت ای کارساز بنده‌نواز

به چشم بستن از این خوان عبور خواهم کرد

به پایداری و ایمان عبور خواهم کرد

که دیده مردم جانباز، دل به نان بازند؟

که شیرهای خطر، نرد استخوان بازند؟

مرا به وعده این، آن شدن محال بود

به یک دو وسوسه شیطان شدن محال بود

به موجهای شهیدان قسم که می مانم

در این خروش خروشان همیشه می خوانم

اگر چه دور، ندارم گمان که دیر شوند

مرا به لطف شهیدانه دستگیر شوند

به ورطه‌ای که سکون جز هلاک چیزی نیست

به غیر سجده، نصیبم ز خاک چیزی نیست

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/21468/موبد-محمد-علی-سروده-ترین-تازه/21468>